

مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز
دوره بیست و دوم، شماره سوم، پاییز ۱۳۸۴ (پیاپی ۴۴)
(ویژه‌نامه زبان و ادبیات فارسی)

تأملی در چند واژه مبهم تاریخ جهانگشای جوینی

دکتر خیرالله محمودی*
مرکز آموزش عالی کازرون

چکیده

تاریخ جهانگشای جوینی، یکی از با ارزش‌ترین منابع تاریخی و ادبی ایران است که در بردارنده‌ی اطلاعات گسترده و ارزشمند تاریخی، اجتماعی و ادبی می‌باشد. این کتاب از نظر زبان، دارای نثری آراسته است. علامه قزوینی قدیمی‌ترین و جدیدترین نسخه‌های این کتاب را با هم مقابله کرده و در تصحیح آن، کوشش و دقت نظر فراوان به کار برده است. با وجود این گاه واژه یا ترکیباتی در متن یافت می‌شود که مفهوم آنها، گویا نیست. نگارنده، بعد از بررسی متن کتاب، بعضی از این واژه‌ها و ترکیب‌های مبهم را، شناسایی کرد و در تصحیح آنها پیشنهادهایی را در این مقاله ارائه داده است.

واژه‌های کلیدی: ۱. تاریخ جهانگشای جوینی ۲. واژه‌های مبهم ۳. تصحیح ۴. نسخه بدل‌ها.

۱. مقدمه

مؤلف کتاب تاریخ جهانگشای جوینی، عطا ملک جوینی، ملقب به علاء الدین محمد، برادر شمس الدین محمد، صاحب دیوان، از رجال و مورخان معروف اوایل دوره مغول (۶۲۳ ت. ۶۸۱ ق) است. وی در سال ۶۲۳ (ق) در جوین متولد شد و از آغاز جوانی، وارد کارهای دیوانی گردید. عطا ملک در ضمن سفرهای متعدد با امیران مغول، درباره احوال مغول‌ها و یورت‌های^۱ اصلی ایشان اطلاع کافی به دست آورد و برای نوشتن تاریخ خود، منابع مورد اعتمادی جمع‌آوری کرد. امیر ارغون در سال (۶۵۴ هـ) او را به هلاکو معرفی کرد و نزد او تقرّب یافت. پس از فوت هلاکو، او و بردارش، صاحب دیوان، سبب رونق دولت اباقا گردیدند و عطا ملک، به حکومت بغداد و عراق دست یافت. در سال (۶۸۱ هـ) ارغون بن اباقا بن هلاکو، از خراسان به جانب بغداد حرکت کرد و با رسیدن به بغداد، گفت: بقایایی که بر علاء‌الدین است و در زمان پدرم بوده طلب دارم؛ در نتیجه وابستگان ارغون، علاء الدین را بگرفتند و مورد حساب و مؤاخذه قرار دادند؛ عطا ملک جوینی در سال (۶۸۱ هـ) وفات کرد. جنازه وی را به تبریز آوردند و در مقبره چرنداب دفن کردند.

۲. آثار عطا ملک جوینی

آثاری که از عطا ملک جوینی باقی مانده است عبارتند از:

۱. تاریخ جهانگشای جوینی که شرح آن خواهد آمد. ۲. تسلیه الاخوان؛ ۳. رساله دیگری که نام آن مشخص نیست و مصنف آن را بعد از تسلیه الاخوان نوشته است (قزوینی، ج: ۱، ص: عب، عد: ۱۳۶۷).
- تاریخ جهانگشای جوینی، یکی از آثار ارزنده و جاویدان عطا ملک جوینی است. تألیف این کتاب، در سال (۶۵۰ هـ) یا (۶۵۱ هـ) آغاز شد و در سال ۶۵۸ هم‌زمان با فتح قلاع اسماعیلیه به دست هلاکو، به انجام رسیده است.

تاریخ جهانگشا از نظر تاریخی، نخستین و معتبرترین منبع تاریخی زبان فارسی است که درباره مغولان اطلاعات

* استادیار بخش زبان و ادبیات فارسی

سودمندی به خواننده‌اش ارائه می‌دهد. این کتاب از همان زمان تألیف، شهرت عظیم یافت و مورد قبول خاص و عام قرار گرفت. و بیشتر تاریخ‌نگاران از معاصران مؤلف و پس از او، همه از روایات این کتاب بهره جسته و آن را یکی از منابع معتبر خود محسوب داشته‌اند، از جمله:

۱. ابوالفرج غریغوریوس بن اهرن الطیبی المطلبی، المعروف به ابن العبری (ف: ۶۸۵) معاصر با عطا ملک جوینی بوده است. وی در کتاب تاریخ عام مطوّل و تاریخ مختصر الدول خود که اولی به زبان سریانی و دومی به زبان عربی است، رونویس عبارتهایی را از جهانگشای جوینی نقل می‌کند.

۲. عبدالله بن فضل الله شیرازی، صاحب تاریخ و صّاف، در سال‌های (۶۹۹ تا ۷۲۸) این کتاب را تألیف کرده و آن را ادامه تاریخ جهانگشا قرار داده است.

۳. رشیدالدین فضل‌الله وزیر غازان، صاحب جامع التواریخ، که آن اثر را، در سال ۷۱۰ (هـ ق) آن را تألیف کرده است؛ می‌توان گفت، بیشتر نوشته‌های سه جلد تاریخ جهانگشا را در تاریخ خود آورده است. (قزوینی، ج: ۱، ص: عج، عط: ۱۳۶۷).

تاریخ جهانگشا در سه جلد چاپ شده است؛ در مجلد اول مختصری درباره چنگیز خان و شرح یاساهای^۲ او ارائه می‌دهد؛ ذکر فرزندان چنگیز خان، خاندان مغول و تاریخ مفصل استیلای چنگیز خان و تاریخ مفصل حکومت اوکتای قاآن^۳ ذکر احوال تیمور ملک، قیام محمود تارابی در بخارا و ... از اطلاعات بی نظیر دیگری است که در این مجلد گزارش شده است. جلد دوم تاریخ جهانگشا که برای آشنایی با اوضاع سیاسی و اجتماعی حکومت خوارزمشاهیان اهمیت فراوانی دارد، دربرگیرنده مطالب زیر است:

تاریخ مفصل خوارزمشاهیان، به‌ویژه، دوره حکمرانی سلطان علاءالدین محمد خوارزمشاه، متصرفان خوارزمیان در مازندران، کرمان، ماوراءالنهر، غزنین و سایر سرزمین‌ها را شامل می‌شود. این مجلد، برای آشنایی با اوضاع سیاسی و اجتماعی حکومت خوارزمشاهیان اهمیت فراوانی دارد.

جلد سوم این کتاب، به وقایع حکومت منکوقاآن و فتوحات وی و تاریخ مفصل هلاکو خان و تصرف او در ایران و تاریخ مختصر قلاع اسماعیلیان اختصاص یافته است و قسمت اخیر، برای تحقیق و بررسی حوادث و وقایع آن دوره اهمیت قابل توجهی دارد.

از نظر ادبی، نثر تاریخ جهانگشا، دارای ویژگی‌های خاصی است. جوینی در بیان حوادث، گاهی زبانی ساده و روان بر می‌گزیند و این شیوه در بخش‌هایی است که از نوشته و یا گفتار دیگران نقل می‌کند و آن قسمت از کتاب که زاینده ذهن تیزبین و زبان شاعرانه جوینی است، آراسته است و در آن، انواع صناعات ادبی و آرایش‌های شعری فراوان را به کار می‌گیرد، استفاده از آیات، احادیث، اشعار عربی، فارسی و امثال و حکم عربی و فارسی، بر آراستگی نثر کتاب می‌افزاید. به طور کلی لغات به کار رفته در این کتاب به سه صورت می‌باشد:

۱. بیش از شصت تا هفتاد درصد از لغات این کتاب تازی است که برخی از واژگان رایج زبان عربی و برخی هم از واژه‌های مهجور عربی مثل کلمه "ایشاج، رفاغ و ..." است.

۲- حدود بیست درصد لغات این کتاب فارسی است.

۳. با وجود این که کتاب، در دوران مغول نوشته شده؛ اما می‌توان گفت واژگان (ترکی / مغولی) ده درصد است و شامل اصطلاحات دیوانی و دولتی یا اسم‌های خاص می‌باشد.

در این کتاب، حدود ۴۵۰ بیت فارسی به کار رفته است. جوینی به فردوسی توجه خاص داشته است، به‌ویژه به ابیات داستان رستم و سهراب و رستم و اسفندیار. شاید عطا ملک جوینی از سر دل‌بستگی به این شاعر بزرگ ملی توجه ویژه داشته است؛ زیرا شاهنامه فردوسی الگو و نمونه ملیت ایرانی است و بدین طریق خواسته است، حس وطن پرستی و ملیت‌گرایی خود را نشان بدهد. بعد از فردوسی از شاعران دیگری همچون رشیدالدین وطواط، ظهیر فارابی، کمال‌الدین اسماعیل، نظامی، سنایی، انوری و خیام بهره گرفته است. بعضی از ابیات بکار رفته در این کتاب، از شاعرانی است که در دربار زندگی می‌کرده‌اند و عطا ملک، نام آنها را ذکر کرده و یا بدون نام آورده است و بعضی از ابیات عربی و فارسی از خودش و یا پدرش می‌باشد.

علامه قزوینی، تصحیح این کتاب را، در سال (۱۳۳۰ هـ. همزمان با ۱۹۱۲ م.) آغاز کرد و در سال (۱۳۳۴) برابر با ۱۹۱۶ م. به پایان رساند و آن را در چاپخانه بریل در لیدن از شهرهای هلند، چاپ کرد. بدون اغراق می‌توان مدعی شد که این تصحیح، از بهترین و نادرترین تصحیحاتی است که این‌گونه با دقت و زحمت وافر انجام شده است و در انجام این اثر علمی، مصحح رنج و مشقتی متحمل شده که در خور ستایش است. وی برای تصحیح این کتاب، از هفت نسخه خطی که در کتابخانه ملی پاریس موجود است، استفاده کرده است، قدیمی‌ترین نسخه در سال (۶۸۹ هـ) و جدیدترین آن در سال (۱۲۳۳ هـ) نوشته شده است (قزوینی، ج: ۱، ص: ۱۳۶۷). با وجود به زحمت فراوان و دقت نظری که علامه قزوینی در تصحیح این کتاب به کار برده است و با وجود رعایت امانتداری، گاه در متن کتاب واژه یا ترکیباتی مشاهده می‌شود که مفهوم آنها، گویا نیست و با توجه به نسخه بدل‌ها و یا مفهوم عبارات، می‌توان ابهام آنها را برطرف کرد. نگارنده، متن سه مجلد کتاب را با دقت نظر مطالعه نموده و در حین مطالعه با واژگانی روبرو شده است که مفهوم آنها با عبارات هم‌خوانی ندارد و در تصحیح آنها پیشنهادهایی مطرح کرده که در پی خواهد آمد.

۳. مستدفی

"هر مزدوری دستوری و هر مزوری وزیری و هر مدبری دبیری و هر مستدفی مستوفی و هر مسرفی مشرفی ... (جوینی، ج: ۱، ۴: ۱۳۶۷).

این واژه در متن به صورت ناخوانا و مبهم ضبط شده است. نسخه بدل‌هایی که علامه قزوینی در پاورقی کتاب برای این واژه نقل کرده عبارتند از: "مستدفی، مستدفی، مستدفی، مستدفی" و درباره ضبط این واژه در پاورقی گفته است: "مقصود از این کلمه و ضبط آن معلوم نشد" (جوینی، همان).

دهخدا این واژه را به صورت "مستدفی" نقل کرده و در شرح آن گفته است: مستدفی، نعت فاعلی از مصدر استفاء، لباس گرم پوشیده، آنکه دفاء و جامه گرم پوشد؛ گرم کننده خود را، به وسیله جامه یا آتش و ...؛ سپس در ادامه توضیح این واژه می‌گوید: "در عبارت ذیل از جهانگشای جوینی می‌نماید که معنی کلمه توسعی دارد. مثلاً گرمی خواننده در آغوش کسی و نظایر آن" و عبارت مذکور را به عنوان شاهد نقل می‌کند. (دهخدا، ج ۱۳، ۲۰۸۱۵: ۱۳۷۷).

به اعتقاد نگارنده، اگر به جای این واژه در متن، نسخه بدل "مستدفی" با تشدید (ف) قرار بگیرد، مفهوم آن با متن سازگارتر است. در این صورت "مستدفی" از مصدر استفاف به معنی "استدَفَ الرَّجُلُ بِالْمَوْسَى أَيْ اِحْتَلَقَ (المنجد، ۲۱۷). یعنی مرد با تیغ، صورت خود را تراشید. بنابر این "مستدفی" اسم فاعل به معنی آرایشگر، دلاک می‌باشد. چنان که ملاحظه می‌شود، این مفهوم با عبارت سازگاری بیشتری دارد در این صورت، عبارت به صورت "هر مزدوری دستوری و هر مزوری وزیری و هر مدبری دبیری و هر مستدفی مستوفی و هر مسرفی مشرفی ... می‌باشد و مفهوم آن به این شکل تعبیر می‌شود که "هر دلاکی (آرایشگری) حسابگر مالیات و درآمد می‌باشد".

۴. صمیر

"... و ولا در صمیر و نفس هر کسی نقش کرده ... (جوینی، ج ۳، ۸: ۱۳۶۷). این واژه، با توجه به نسخه بدل که در پاورقی کتاب آمده است "ضمیر" می‌باشد و مفهوم آن با عبارت سازگارتر است. نکته‌ای که این جا قابل تأمل است، این است که جایگزین نسخه بدل به جای واژه در متن کاملاً واضح و نمایان است؛ اما چرا علامه قزوینی این جایگزینی را انجام نداده؟ احتمال دارد برای رعایت امانتداری در نسخه اساس بوده باشد.

۵. قوقو

"... و جغتای و اوکتای به تماشای صید قوقو به فراگول آمدند... (جوینی، ج ۱، ۱۱۱: ۱۳۶۷).

قوقو به ضم اول اسم صوت، نقل آواز خروس است و چون فارسی است، باید با غین (غوغو) نوشته شود. (دهخدا،

ج ۱۲، ۱۷۸۱۳: ۱۳۷۷).

چنان که ملاحظه می‌شود، مفهوم این کلمه با عبارت یاد شده سازگار نیست. درباره این واژه، در کتاب "تحریری نو از جهانگشا" آمده است "... با مراجعه به فرهنگ‌های موجود معلوم نشد که این کدام حیوان است. احتمال می‌رود که شکل دگرگون شده "قوی" باشد که در اکثر فرهنگ‌ها، به معنی سگ آبی ضبط کرده اند و با "قراگل" که این حیوان را در کنار آن شکار می‌کنند مناسب است" (ثروت، ۴۲: ۱۳۶۲).

آنچه که مؤلف کتاب تحریری نو از جهانگشا درباره این واژه نقل کرده است خالی از ابهام نیست؛ به دو دلیل: ۱. معمولاً شکار سگ آبی مرسوم نبوده است؛ ۲. مؤلف کلمه "قراگل" را در توضیح خود آورده است؛ در صورتی که این واژه در عبارت یاد شده به کار نرفته است؛ اگر مقصود مؤلف کلمه "قراگل" باشد، در این صورت، این لفظ نام مکانی است.

به اعتقاد نگارنده با توجه به نسخه بدل که در پاورقی ضبط شده است، کلمه‌ی "قرقو" به جای این واژه مناسب‌تر است و چون این کلمه ترکی است، به صورت "قرغو" هم به کار می‌رود. در فرهنگ‌ها در باره این واژه آمده است: "قرغو (قرقو) به کسر اول به معنی پرنده‌ای است شکاری از جنس باز؛ اما از باز کوچکتر است. نام دیگر این پرنده قرقی به کسر اول می‌باشد (دهخدا، ج ۱۱، ۱۷۵۰۹: ۱۳۷۷).

همان‌گونه که ملاحظه می‌کنید، مفهوم این واژه با عبارت کتاب سازگارتر است و شکل درست عبارت، به این صورت می‌باشد: "... و جغتای و اوکتای به تماشای صید قرقو (قرغو) به قراگل آمدند".

۶. قردوان

"... علی خواجه را که از قردوان بخارا بود و از قدیم باز پیش از خروج به خدمت ایشان افتاده بود ...". (جوینی، ج ۱، ۶۹: ۱۳۶۷).

مفهوم این واژه مشخص نیست و در فرهنگ‌ها هم ضبط نشده است. علامه قزوینی، این کلمه را در فهرست اسماء رجال آورده؛ اما در مقابل آن علامت (?) قرار داده است (قزوینی، ج ۱، ۲۶۴: ۱۳۶۷). نسخه بدل‌هایی را که مصحح در پاورقی کتاب برای این کلمه نقل کرده است، عبارتند از: "قردوان، سروران".

در کتاب جامع التواریخ در ذیل حکایت "توجه شهزاد، جوجی به جندوبیگی گنت و استخلاص آن" عین عبارت تاریخ جهانگشا را نقل کرده و به جای "قردوان" کلمه "فرزندان" آورده است. اصل عبارت این است "و بعد از آن علی خواجه را که از فرزندان بخارا بود و پیش از خروج ببندگی چنگیز آمده، به ایالت آنجا نصب کرده ...". (رشیدالدین فضل‌الله، ج ۱، ۳۵۵: ۱۳۷۴).

در کتاب جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، مکانی به نام غرمان آمده است که با تلفظ قردوان سازگاری دارد اما این مکان در خوارزم است و تا بخارا فاصله زیاد دارد. (لسترنج، ص: ۴۸۱، ۱۳۶۴). به اعتقاد نگارنده اگر به جای این کلمه "سروران" که در نسخه بدل است قرار بگیرد، برای مفهوم عبارت مناسب‌تر است.

آنچه که مؤید این نظر است، این است که در چند سطر قبل مؤلف کلمه "سرور" را بکار برده است. وی می‌گوید "... چون پای از جنگ باز کشیده بودند، دست شفقت بر سر ایشان گسترده و بجان بخشیدند و چند سرور معدود را که با جنتمور زیادی گفته بودند، بکشتند و شهر را غارت کردند و علی خواجه را که از قردوان (سروران) بخارا بود ...". (جوینی، ج ۱، ۶۹: ۱۳۶۷).

۷. اَبنه

"... و در این عهد در میان مغولان قومی که ابنه برایشان غالب شود و اباطیل می‌گویند و دعوی می‌کنند که شیاطین مسخر ماست ...". (جوینی، ج ۱، ۴: ۱۳۶۷).

آبنه به ضم اول به معنی بیماری ضد طبع، یک نوع خارش و بیماری که در مقعد بروز می‌کند. (معین، ج ۱، ۱۲۹: ۱۳۶۴).

همانگونه که ملاحظه می‌شود، مفهوم این واژه با عبارت متن کتاب هماهنگی ندارد. نسخه بدل‌هایی که هم که در پاورقی برای این کلمه ضبط شده؛ هیچ کدام نمی‌تواند جایگزین این واژه شود. نسخه بدل‌ها عبارتند از: "اننه، آنه". احتمال می‌رود که این کلمه تحریف لغت "آجنه" با فتح اول و تشدید سوم باشد که فارسی زبانان آن را جمع "جن" بکار می‌برند و در باور مردم بوده است که نوعی جن وجود دارد که همیشه با انسان همراه است و عاشق انسان می‌باشد. گاه به این جن‌ها تابعه نیز می‌گفتند. (دبیر سیاقی، ۱۲۹: ۲۵۳۶).^۴

تابعه، جنی است شیفته و همراه آدمی و پری که همزاد و عاشق آدمی و پیوسته با اوست. تابعه و تابع معنی جن و پری است که عاشق انسان و همراه او می‌باشد؛ اعتقادی است که بین اقوام قدیم و از جمله اعراب شایع بوده است. بدین تعبیر که می‌گفتند: ارواح نامرئی که از ایشان به جن و پری و فرشته و دیو و شیطان تعبیر می‌شود؛ شاید با آدمی علاقه و مهر و محبتی پیدا کرده و در همه حال، همراه وی باشند و ظهور همه آثار بدیع هنری و ذوقی و اختراعات و اکتشافات علمی که به دست بشر انجام می‌گیرد و همچنین بعضی انواع الهامات و امور خارق عادت بر اثر تلقین و راهنمایی و رهبری همان موجودات نامرئی است. در این باره، جمال الدین عبدالرزاق - اصفهانی در ستایش ممدوح گفته است:

گویند که تابعه کند تلقین شاعر چو قصیده ای کند انشا
من بنده چو مدح تو بر اندیشم روح القدس همی کند املا

(همان)

رودکی درباره این نوع جن می‌گوید:

رودکیا، بر نورد مدح همه خلق روح او گوی و مهر دولت بنشان
ورچه بکوشی به جهد خویش بگویی ورچه کنی تیز فهم خویش به سوهان
ورچه دو صد تابعه فریشته داری نیز پری باز و هر چه جنی و شیطان
گفت ندانی سزاش و خیز و فرار آر آنک بگفتی، چنانک باید نتوان

(رودکی، ۸۱: ۱۳۶۷)

و ناصر خسرو می‌گوید:

بازیگری است این فلک گردان امروز کرد تابعه تلقیتم

(ناصر خسرو، ۴۳۰: ۱۳۷۸)

با توجه به توضیحات کلمه "آجنه" با مفهوم عبارت مورد نظر سازگاری دارد و برای متن مناسب‌تر است. عبارت بدین صورت است "... و در این عهد در میان مغولان قومی که آجنه برایشان غالب می‌شود و اباطیل می‌گویند و دعوی می‌کنند که شیاطین مسخر ماست ...".

۸. قروم

"... و مشاهیر قروم و صناید شام و روم با ایشان از بیم قتال و باس، رأساً برأس کرده". (جوینی، ج ۲، ۱۸۰: ۱۳۶۷).

در فرهنگ‌ها، ذیل این واژه آمده است: قروم به معنی سنگی باشد هفت رنگ، به ضم اول جمع قرم به فتح اول به معنی مهتران قوم. نخست گیاه خوردن گرفتن ستور، به ضعف و سستی خوردن. (دهخدا، ج ۱۱، ۱۷۵۲۲: ۱۳۷۷). نگارنده در هیچ یک از منابع جغرافیایی یا تاریخی معتبر که در دسترس بود، این واژه را به عنوان نام مکان خاص مشاهده نکرد.

با توجه به توضیحاتی که درباره این واژه در فرهنگ‌ها آمده است، مفهوم آن با عبارت کتاب سازگار نیست و در پاورقی نیز برای این واژه نسخه بدلی ضبط نشده است.

احتمال می‌رود این کلمه تحریف قراقورم یا قراقرم باشد که نام شهری است از ترکستان، نام تختگاه چنگیز خان در مغولستان که شمال دیوار، حد ملک چین است و معنی ترکیبی آن، رنگ سیاه است. به سبب آنکه آن شهر و اطراف آن اکثر ریگ و رنگ آن سیاه باشد. این شهر میان خوارزم و مرو قرار دارد. (دهخدا، ج ۱۱، ۱۷۴۸۸: ۱۳۷۷). و یا ممکن است تحریف واژه قراقوم باشد که "مفازه‌ای است مشهور در ترکستان روس و اکنون نیز گویا به همین اسم معروف است و واقع است در ایالت "طورغای" در شمال ایالت "سیر دریا" در ساحل شرقی سیحون در حوالی بحیره خوارزم و شهر قدیم "جند" که بعد از خروج مغول خراب گردید، در همین قراقوم در حوالی بحیره خوارزم واقع بوده است". (قزوینی، ج ۲، ۱۰۱ و ۱۰۲: ۱۳۶۷).

۹. عقبه‌ها

"... و ندانستند که از پس آن بلاهاست و در پس آن عقبه، عقبه هاست و در عقب آن عذاب‌های ...". (جوینی، ج ۱، ۹۸: ۱۳۶۷).

عقبه‌ها جمع عقبه به معنی گردنه‌ها، راه‌های دشوار و سخت، اگر این واژه با همین مفهوم در عبارت قرار بگیرد، معنی عبارت معشوش می‌گردد. تعبیر آن به این صورت است: "در پس آن گردنه‌ها، گردنه‌ها، (راه‌های دشوار و سخت) و در عقب آن عذاب‌ها ...".

نسخه بدلی که در پاورقی کتاب برای این واژه ضبط شده است "عقاب‌ها" می‌باشد.

اگر نسخه بدل به جای "عقبه‌ها" قرار بگیرد، مفهوم عبارت روشن و گویا است؛ زیرا عقاب‌ها به کسر اول جمع "عقاب" به معنی عذاب‌ها، شکنجه‌ها و بلاها است (دهخدا، ج ۱۰، ۱۵۹۸۴: ۱۳۷۷). بنابراین، مفهوم عبارت به این صورت می‌باشد "در پس آن گردنه‌ها؛ بلاها و گرفتاری‌ها و در عقب آن عذاب‌ها ...".

البته با کمی تسامح می‌توان کلمه "عقبه‌ها" را درست دانست. با این توجیه که عقبه‌ها جمع عقبه و عقبه هم جمع عقاب باشد، یعنی آوردن جمع عربی با علامت جمع فارسی و این گونه جمع بستن در تاریخ جهانگشا سابقه دارد، برای مثال، "طرایف‌ها" جمع "طرایف" و جمع "طرفه" و "غرایبها" جمع "غرایب" و جمع "غریب". (جوینی، ج ۲، ۲۲۳: ۱۳۶۷).

۱۰. نویر

"... و خیمه مراد در صحرای بی‌غمی زده و نویر و زیر و بزم چنگ از زفان سلطان، این معنی به گوش جان عقل می‌رسید ...". (جوینی، ج ۲، ص: ۱۰۱، ۱۳۶۷).

در فرهنگ‌ها واژه "نویر" ضبط نشده است. نسخه بدل‌هایی که در پاورقی کتاب برای این واژه نقل گردیده است، عبارتند از: "زیر، زیر، رفیر" که هیچ کدام از آنها با معنی عبارت سازگار نیست.

احتمال می‌رود که این واژه شکل دیگر "نفیر باشد"؛ زیرا ابدال "ف" به "و" در لغات فارسی رایج است. مثل یافه = سرووش = سروفش، پیلفش = پیلوش (مشکور، ۳۰۴: ۱۳۶۸).

نفیر به فتح اول به معنی کرنای کوچک، نام آوازی که از دستگاه همایون نواخته می‌شود، آواز. (دهخدا، ج ۱۴، ۲۲۶۴۴: ۱۳۷۷). که مفهوم نخست با عبارت مناسب‌تر است بنابراین عبارت به این صورت می‌باشد "... و خیمه مراد در صحرای بی‌غمی زده و نفیر و زیر و بزم چنگ از زفان سلطان، این معنی به گوش جان عقل می‌رسید ...".

۱۱. عقل وجود

"مسجودی که وجود او واهب انوار عقل وجود است ...". (جوینی، ج ۱، ۱۳۶۷: ۱) ترکیب "عقل وجود" به دو صورت می‌توان خواند: ۱. عقل وجود یعنی عقل و بخشش؛ ۲. عقل وجود به معنی عقل یابنده ("وجود" به فتح اول صفت

مشبهه به معنی یابنده می‌باشد) به اعتقاد نگارنده، قرائت دوم در متن کتاب رساتر و بلیغ‌تر است؛ زیرا در قرائت اول، مفهوم عبارت بدین‌گونه است: ستایش شده‌ای که وجود او بخشنده عقل و بخشش است و مفهوم قرائت دوم به این شکل است: ستایش شده‌ای که وجود او باعث عطا کردن عقل یابنده است.

۱۲. نتیجه گیری

تاریخ جهانگشای جوینی از نظر زبان، دارای نثری آراسته است و در آن، واژه یا ترکیباتی یافت می‌شود که مفهوم آن گویا نیست؛ اما با توجه به نسخه بدل‌ها و مفهوم عبارت، می‌توان ابهام آنها را برطرف کرد؛ همان‌گونه که نگارنده در این مقاله تعدادی از این واژه‌ها و ترکیبات را بررسی کرده و در رفع ابهام آنها با مراجعه به فرهنگ‌های لغت و نسخه بدل‌های کتاب پیشنهادهایی ارائه داده است، با وجود این، نمی‌توان مدعی شد که در متن کتاب غیر از این لغت‌های مطرح شده، ترکیب یا لغت مبهم دیگری وجود ندارد.

یادداشت‌ها

۱. یورت (پرت) ترکی است. جا و مکانی را گویند، مجموع چادرهای قبیله، محل خیمه و خرگاه زمین که صحرائشینان خیمه‌های خود را آنجا زنند. (دهخدا، ج: ۱۵، ص: ۲۳۸۷۰، ۱۳۷۷).
۲. یاسا (یاساق، یساق، جاساق) مغولی، قانون چنگیز (شمیس شریک امین، ص: ۲۵۰، ۱۳۵۷). رسم و قاعده و قانون، مجموعه قواعد و مقرراتی که چنگیز وضع کرده و به نام او سلاطین مغولی مجری می‌دانستند. (خلف تبریزی، ج: ۴، ص: ۲۴۱۸، ۱۳۶۲).
۳. این قسمت، کامل‌ترین قسمت است و از منابع با ارزش تاریخی به شمار می‌آید.
۴. در پایان دوره‌ی پهلوی دوم، تاریخ به شاهنشاهی نوشته می‌شد.

منابع

- ثروت، منصور. (۱۳۶۲). **تحریر نواز جهانگشای جوینی**، تهران: انتشارات امیر کبیر.
- جوینی، جلال‌الدین عطا ملک. (۱۳۲۹). **تاریخ جهانگشای جوینی**، به سعی و اهتمام و تصحیح بهاء‌الدین محمد بن عبدالوهاب قزوینی، تهران: سازمان نشر کتاب انتشارات بامداد.
- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۷). **لغت نامه**، زیر نظر دکتر محمد معین، دکتر سید جعفر شهیدی، تهران: مؤسسه لغت نامه دهخدا.
- دبیرسیاقی، محمد. (۲۵۳۶ش). **پیشاهنگان شعر پارسی**، تهران: انتشارات امیر کبیر.
- رشیدالدین فضل‌الله. (۱۳۷۴). **جامع التواریخ**، به کوشش دکتر بهمن کریمی، تهران: انتشارات اقبال.
- شعار، جعفر و انوری، حسن. (۱۳۶۷). **گزیده اشعار رودکی**، تهران: انتشارات امیر کبیر.
- شمیس، شریک امین. (۱۳۵۷). **فرهنگ اصطلاحات دیوانی دوران مغول**، تهران: فرهنگستان ادب و هنر ایران.
- خلف تبریزی، محمد حسین. (۱۳۶۲). **برهان قاطع**، به اهتمام دکتر محمد معین، تهران: انتشارات امیر کبیر.
- لسترنج. (۱۳۶۴). **جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی**، ترجمه محمود عرفان، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- معلوف، لوئیس. (۱۳۶۴). **المنجد**، تهران: انتشارات اسماعیلیان.
- مشکور، محمد جواد. (۱۳۶۸). **دستور نامه در صرف و نحو پارسی**، تهران: انتشارات شرق.
- معین، محمد. (۱۳۶۴). **فرهنگ فارسی**، تهران: انتشارات امیر کبیر.
- ناصر خسرو. (۱۳۷۸). **دیوان**، تصحیح و شرح دکتر جعفر شعار، دکتر احمد کامل احمد نژاد، تهران: نشر قطره.